

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

سخن در این است که حکم اولی حرمت سقط جنین است، حتی روزهای اول اگر این نطفه منعقد شده باشد، ما با ادله روشن کردیم که سقط آن حرام است. در موارد استثنا گفتیم اگر در جایی بقای جنین موجب مرگ مادر باشد اینجا سقط جایز است و ادله‌اش را هم ذکر کردیم. یکی از ادله‌اش ادله لا حرج و لا ضرر بود و گفتیم در لا ضرر و لا حرج چند سؤال اینجا مطرح می‌شود:

1. یکی این است که برای مادر ضرر دارد، اگر بقای جنین برای این مادر ضرر دارد یا حرجی است، به چه ملاکی طبیب می‌تواند او را سقط کند؟

2. سؤال دیگر آن است که آیا این مادر می‌تواند بگوید بقاء جنین برای من خطر دارد؟ در اینجا آیا سقط فقط مشروع است یا سقط واجب است؟ چون در سؤال قبلی اثر می‌گذارد. اگر گفتیم در این فرض فقط سقط برای آن مادر مشروع می‌شود شاید بگوئیم دکتر وظیفه‌ای هم ندارد، اما اگر گفتیم در اینجا سقط واجب است، مسئله راحت‌تر می‌شود؛ زیرا تکلیف دکتر را روشن می‌کنیم.

بررسی جواز نگاه داشتن فرزند با احتمال مرگ مادر

آیا مادر می‌تواند بگوید این جنین باشد ولو منجر به مرگ من بشود (البته روی این فرض به این معناست که سقط مشروع است) یا این که مادر چنین حقی ندارد و بقاء جنین حرام می‌شود و سقط آن واجب بشود؟ زیرا اگر این مادر وقتی بخواهد این جنین را ابقا کند موجب از بین رفتن خودش است، آیا اینجا مسئله قتل نفس مطرح شده و ادله قتل و هلاک نفس جریان پیدا می‌کند؟ سال گذشته بحث حرمت خودکشی را مطرح کرده و ادله حرمت این کار را ذکر کردیم، مانند «لا تقتلوا أنفسکم» که در آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض و لا تقتلوا أنفسکم»^[1] آمده است.

مرحوم سید در عروه لا حرج را از باب رخصت می‌داند، ولی مشهور محققین و فقها قائل به عزیمت هستند، منتهی در اینجا یکبار مسئله را فقط از باب حرج می‌خواهیم جلو ببریم، لا حرج می‌گوید: برای توی مادر سقط این جنین مشروع است، ولی اینکه به این زن بگوئیم اگر این جنین بماند تو کشته می‌شوی، زن می‌گوید خیلی خوب من کشته شوم! آیا اینجا صدق حرمت قتل نفس (یعنی خودکشی) کرده و این مادر خودکشی می‌کند؟ آیا آن ادله اینجا جریان پیدا می‌کند یا نه؟ بر فرض عدم جریان ادله خودکشی در اینجا، آیا ادله وجوب حفظ نفس در اینجا جریان پیدا می‌کند؟ به این بیان که برای این مادر حفظ نفسش واجب است. آیا از راه ادله وجوب حفظ نفس می‌توانیم بگوئیم سقط این جنین به عنوان وجوب مقدمی واجب است یا نه؟

مرحوم طبرسی در مجمع البیان^[2] چهار احتمال مطرح کرده است، ولی یک احتمال را که برخی از مفسرین هم قبول کردند آن است که «لا تقاتلوا انفسکم»، هم شامل قتل انسان نفسه می شود و هم شامل قتل انسان غیره می شود؛ یعنی هر دوی اینها تحت عنوان «لا تقاتلوا انفسکم» می آید. البته این احتمال وجود دارد که «لا تقاتلوا انفسکم» یعنی «لا تهلکوها بارتکاب الذنوب» که بعضی از مفسرین این احتمال را داده اند، در روایت هم داریم که در جنگ «لا تقاتلوا انفسکم»؛ یعنی جایی که می بینید شما پیروز نمی شوید و کشته می شوید به میدان نروید، این احتمالات داده شده ولی ما باشیم و ظاهر آیه، این است که خودتان را نکشید یعنی خودکشی که البته در گذشته این بحث را مطرح کردیم.

بنابراین دو احتمال قوی در «لا تقاتلوا انفسکم» وجود دارد:

1. یک احتمال این است که انفس جمع نفس است یعنی خودتان، هر کسی خودش را نکشد که این همان خودکشی است که ما از آن حرمت خودکشی را استفاده می کنیم.

2. احتمال دوم این است که خدای تبارک و تعالی همه انسان ها را کالنفس الواحده می داند، به قرینه ای که «و من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جميعاً»^[3]، واقعاً گاهی انسان این برخوردی که دین با بشر دارد، این تعابیری که خداوند راجع به بشر آورده، در مخیله هیچ فیلسوفی چنین چیزی نمی آید. قرآن همه بشر را کالنفس الواحده می داند، بعد می فرماید: «و لا تقاتلوا انفسکم»؛ یعنی خودتان را نکشید، اگر کسی دیگری را کشت تو بدان که خودت را کشتی.

اتفاقاً مرحوم طبرسی این روایت را در ذیل آیه ذکر می کند: «لا تخاطروا بنفوسکم فی القتال»؛ در جنگ جانتان را به خطر نیندازید، جایی که می بینید کشته می شوید جلو نروید، یا کسی که در مقابلتان هست آدم قوی هست و شما ضعیف هستید خودتان را به خطر نیندازید، منتهی اینها بیان مصداق است نه اینکه بخواهد تمام آیه منحصر به این باشد. سال گذشته در بحث ادله انتحار، یکی از این ادله را «لا تقاتلوا انفسکم» دانستیم. همچنین «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»^[4] را دلیل دیگری در این باره دانستیم.

بررسی صدق انتحار در ما نحن فیه

اولین مطلبی که روشن هست این است که یک مادری می گوید: می خواهم بچم بماند ولو منجر شود که خودم از بین بروم، این صدق انتحار نمی کند؛ زیرا عرف همان طوری که گاهی اوقات مسامحه می کند یک مبالغه هایی هم می کند می گوید تو داری خودت را می کشی، مثلاً کسی کار زیاد می کند به او می گویند که تو خودکشی می کنی؛ یعنی کار زیاد موجب از بین رفتن انسان است، پرخوری موجب از بین رفتن انسان است اما اگر یک کسی اینقدر پرخوری کرد که مرد، نمی گویند که این خودکشی کرده، لذا بدون شک ادله حرمت انتحار و حرمت قتل نفس در اینجا جریان پیدا نمی کند. البته در عبارات برخی از فقها دیدم که آنها تمایل دارند به اینکه این عنوان خودکشی دارد.

مثال دیگر آن که، در جنگ های صدر اسلام و در ایام دفاع مقدس، افرادی که مجروح شدند و نزدیک شهادتشان هست آب اگر بخورد زنده می ماند، این آب را به دیگری می دهد که تو بخور، او می خواهد بخورد شهید می شود، کسی هم که نخورده شهید می شود، اینها را نمی توانیم بگوییم خودکشی کرده است؛ یعنی جایی که ایثار می کند و آب را به دیگری می دهد، یا مادری که خودش خیلی گرسنه است و در حال مرگ است، غذا را به دهان بچه خودش می گذارد و خودش هم بعد می میرد، اینجا صدق

قتل نفس نمی‌کند.

بررسی عنوان وجوب حفظ نفس در ما نحن فیه

مطلب مهم‌تر این است که ما دلیل بر وجوب حفظ نفس داریم و ادله‌ای که می‌گوید حفظ نفس واجب است، آیا آن ادله اینجا می‌گوید که سقط جنین در اینجا واجب است یا نه؟ اینجا یک اشاره اجمالی به این ادله کنیم. در مورد وجوب حفظ نفس، مسئله فوق‌الاجماع است؛ یعنی می‌شود گفت که این از باب ارسال مسلمات است. یعنی ضرورت دین می‌گوید بر انسان واجب است که خودش را حفظ کند. این ادله وجوب حفظ نفس در بحث وجوب معالجه می‌آید، در همین بحث غربالگری می‌آید. لذا باید متفق باشد که آیا ما برای وجوب حفظ نفس که فقها این را به عنوان ارسال مسلم قرار دادند، دلیل و یک اطلاق لفظی هم داریم یا خیر؟ ثمره‌اش این است که اگر اطلاق لفظی داشته باشیم باید به اطلاقش همه‌جا عمل کنیم، اما اگر یک دلیل و اطلاق لفظی نداریم باید به قدر متیقنش عمل کنیم.

ادله وجوب حفظ نفس

چند دلیل وجود دارد غیر از ضرورت و اجماع که مسئله در بین کلمات فقها اجماعی است.

دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در خلاف می‌فرماید: «از اضطرارٍ إلى اكل الميتة يجب عليه اكلها»؛ وقتی اضطرار به اکل میت پیدا کرد اكلش واجب است (یعنی تعبیر «يجب» دارد)، «و لا يجوز له الامتناع منه»؛ حق ندارد از این کار امتناع ورزد، «و للشافعي فيه وجهان احدهما مثل ما قلناه»؛ شافعی دو قول دارد، یک قول مثل همین است که ما داریم «يجب اكلها»، «و قال ابواسحاق لا يجب عليه، لأنّه يجوز أن يكون له غرض في الامتناع منه و هو أن لا يباشر نجاسة»؛ می‌فرماید این آدمی که این میت را نمی‌خورد، میت نجس است برای اینکه می‌خواهد دهانش به نجاست آلوده نشود، ابو اسحاق گفته جایز است که نخورد.

مرحوم شیخ می‌فرماید: «دلیلنا ما علمناه ضرورة من وجوب دفع المضار عن النفس»؛ دلیل ما بر وجوب حفظ نفس آن ادله‌ای است که می‌گوید ضرر را باید از جانمان دور کنیم! ما ادله‌ای داریم که هر چیزی که بر جان انسان ضرر دارد حتی خوف ضرر وجود داشته باشد نه علم، نه اطمینان، خوف داریم که این غذا ضرری است حق نداریم بخوریم، منتهی مراد ضرر دفعی است نه تدریجی.

در مسئله دخان ضرر وجود دارد البته شاید در هر هزار نفر یک نفر به ریه‌اش ضرری وارد نشود! اما ضررش ضرر دفعی نیست بلکه تدریجی است، ده بیست سال بعد و اواخر عمرش گرفتار ریه خواهد شد. آن ادله‌ای که می‌گوید دفع ضرر از جان انسان واجب است ضرر دفعی را دلالت دارد نه ضرر تدریجی را، شیخ طوسی می‌فرماید ما آنها را دلیل قرار بدهیم برای وجوب حفظ نفس.

«فإذا كان هذا مباحاً في هذا الوقت و به يدفع الضرر العظيم عن نفسه و جب عليه تناوله»؛ اگر خوردن یک چیزی مباح است مثل آب، اما اگر این آب را نخورد یک ضرر عظیمی به او وارد می‌شود و اگر خورد ضرر عظیمی از او دفع می‌شود، تناولش واجب است.^[5]

ابن براج در جواهر الفقه می‌گوید: «اذا قتل المضطر صاحب الطعام» (این فروع معمولاً در اطعمه محرمه هم در تحریر و هم در منهاج محقق خوئی و در کتابهای اطعمه و اشربه وجود دارد)؛ یک کسی مضطر است به اینکه آب یا غذایی بخورد و اگر نخورد می‌میرد یا خوف مُردن دارد، اگر مضطر صاحب طعام را بکشد (یعنی به این صاحب طعام می‌گوید به من آب یا غذا بده، من دارم می‌میرم، اگر نداد و مضطر صاحب طعام را کشت برای اینکه آب و غذا از او بگیرد)، «لم يلزم المضطر شيء و كان دمه هدر»؛ دم صاحب طعام هدر است، «لأنه قتلٌ بحق».

«و اذا تقاتلا»؛ اگر با هم مقاتله کردن و صاحب طعام مضطر را کشت اینجا صاحب طعام باید دیه او را بدهد، «كان عليه ضمانه، لأنه مقتولٌ ظلماً». پس در اضطرار، اگر مضطر صاحب طعام (که غذا یا آب را به این مضطر نمی‌دهد) را کشت «مقتولٌ عن حق» است، اما اگر صاحب طعام مضطر را کشت «مقتولٌ ظلماً»^[6]، لذا صاحب طعام باید قصاص شود. البته ممکن است بگوئیم در باب مقاتله دارند با هم جنگ می‌کنند و هر کدام خواسته دیگری را بکشد اینجا باید بگوئیم احکام قتل عمد (یعنی قصاص) را ندارد، فقط مسئله دیه است.

ابن ادریس در سرائر نظیر همین مطلب را می‌گوید: «اذا اضطر الى اكل الميته يجب عليه اكلها و لا يجد الامتناع منه دليلنا ما علمناه من وجوب دفع المضار عن النفس عقلاً»^[7]؛ دفع ضرر واجب است، منتهی اینجا کلمه «عقلاً» دارد و آنجا شیخ طوسی¹ فرمود: «ما علمناه ضرورتاً»؛ یعنی ضرورت دین دفع ضرر است. حال طبق مبنای محققین که عقل حکم ندارد. به هر حال، نظیر عبارت شیخ طوسی را ابن ادریس دارد.

محقق حلی در شرایع می‌فرماید: «لو اضطر إلى طعام الغير و ليس له الثمن وجب على صاحبه البذل»؛ اگر پول نداشت صاحب طعام باید بذل کند، «لأن في الامتناع اعانة على قتل المسلم»^[8].

شهید اول نیز در دروس این مطلب را دارد. صاحب جواهر می‌گوید: «و هل يجب التناول للحفظ»؛ بحث درباره شراب یا محرم دیگری است که خوردنش حرام است، می‌فرماید در جایی که حفظ نفس متوقف بر خوردن هست آیا واجب است یا نه؟ «قيل نعم بل قد يظهر من بعض الاجماع عليه»؛ یعنی اجماع بر وجوب دارد، «لوجوب دفع الضرر و حفظ النفس»، دو عنوان است: یکی وجوب دفع ضرر از نفس است و دیگری وجوب حفظ نفس است.

ایشان می‌فرماید: «و للمرسل السابق المنجبر بالعمل خلافاً لأحد وجهي الشافعي من جوازه له»؛ شافعی گفته جایز است و واجب نیست، «لكونه ضرباً من الورع فيكون الصبر عليه كالصبر على القتل لمن يراد منه اظهار كلمة الكفر»^[9]؛ حالا به کسی می‌گویند یا کافر شو یا تو را می‌کشیم، می‌گوید من حاضرم کشته شوم اما کلمه الکفر را نگویم مانعی ندارد. صاحب جواهر می‌فرماید: بین این مطلب که یک کسی را اکراه بر کفر کنند (و می‌گویند اگر نگوئی تو را می‌کشیم) و بین ما نحن فيه فرق وجود دارد، تقيه درست است «الا من اكراه و قبله مطمئنٌ بالایمان»^[10].

امام خمینی در کتاب اطعمه و اشربه تحریر الوسیله می‌فرماید: «تباح جميع المحرمات المزبورة حال الضرورة اما لتوقف حفظ نفسه و سد رمقه على تناوله»؛ حفظ نفسش بر آن متوقف است، سد جوعش بر او متوقف است، «او لعروض المرض الشديد الذي لا يتحمل عادته بتركه»؛ اگر ترک کند یک مرض شدید گرفتار می‌شود، یا احتمالات دیگر. بعد می‌فرماید: «و المدار في الكل هو الخوف الحاصل من العلم أو الظن بالترتب بل الاحتمال الذي يكون له منشأ العقلاني لا مجرد الوهم و الاحتمال»^[11].

این اجمالی از عبارات فقهاست. در عبارات فقها مخصوصاً در اطعمه و اشریه که می‌گویند محرمات را عند الاضطرار جایز است استفاده کنید، فتوا همین است؛ یعنی مسئله وجوب حفظ نفس را امر مسلمی گرفتند که ادله‌اش را اجمالاً در جلسه بعد اشاره می‌کنیم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سورة نساء، آیه 29.

[2] . مجمع البیان، ج 3، ص 58.

[3] . سورة مائدة، آیه 32.

[4] . سورة بقره، آیه 195.

[5] . «إذا اضطر إلى أكل الميتة، يجب عليه أكلها، و لا يجوز له الامتناع منه. و للشافعي فيه وجهان: أحدهما: مثل ما قلناه. و قال أبو إسحاق: لا يجب عليه، لأنه يجوز أن يكون له غرض في الامتناع منه، و هو أن لا يباشر نجاسة. دليلنا: ما علمناه ضرورة من وجوب دفع المضار عن النفس، فإذا كان هذا مباحا في هذا الوقت، و به يدفع الضرر العظيم عن نفسه، و جب عليه تناوله.» الخلاف؛ ج 6، ص: 94 – 95، مسئله 23.

[6] . «سألة: المسألة فإن قاتل المضطر صاحب الطعام فقتله المضطر، ما حكمه في ذلك؟ الجواب: إذا قتل المضطر صاحب الطعام، لم يلزم المضطر شيء، و كان دمه هدرا، لأنه قتله بحق. 728- مسألة: المسألة، تقتاتلا و قتل صاحب الطعام المضطر، ما حكمه في ذلك؟ الجواب: إذا قتل صاحب الطعام المضطر، كان عليه ضمانه، لأنه مقتول ظلما.» جواهر الفقه – العقائد الجعفرية؛ ص: 208 – 209، مسئله 727 و 728.

[7] . السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج 3، ص: 125.

[8] . شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج 3، ص: 182.

[9] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 36، ص: 432.

[10] . سورة نحل، آیه 106.

[11] . تحرير الوسيلة، ج 2، ص: 169، مسئله 30.